

بہتر خدا

آگوس و ہیولاہا ۶

از این کتاب بہ آن کتاب

ہیولاہا
Hoopa

آگوس و هیولاها ۶

از
این کتاب
به
آن کتاب



ژانومه کوپونس

تصویرگر: لیلیانا فورتونی

مترجم: سعید متین

برای نیکا و پندار و سارینا

و چیهایی که مدام
از این کتاب می‌روند
به آن کتاب.

Original title: AGUS Y LOS MONSTRUOS:

De libro en libro

Text © 2016 Jaume Copons

Illustrations © 2016 Liliانا Fortuny,

Copyright © 2016 Combel Editorial S.A.

Translation rights arranged by IMC Agència
Literària, SL. All rights reserved.

Persian Translation © Houpa Publication, 2020

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر
اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب
را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی نویسنده و
تصویرگر آن خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، ژانومه کوپونس،
برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای
دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی
صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی
در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت
ژانومه کوپونس این کار را کرده است.



سرشناسه: کوپونس، خاومه، ۱۹۶۶ - م.
Copons, Jaume

عنوان و نام پدیدآور: از این کتاب به آن کتاب / نویسنده ژانومه کوپونس؛
تصویرگر لیلیانا فورتنی؛ مترجم سعید متین.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۶۰ص: مصوررنگی،
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۶۵-۸

وضعیت فهرست نویسی: فینیا
یادداشت: عنوان اصلی: De libro en libro

یادداشت: گروه سنی: ۶+

موضوع: داستان‌های ماجراجویانه

موضوع: Adventure stories

موضوع: داستان‌های طنزآمیز

موضوع: Humorous stories

موضوع: هیولا - دلستان

موضوع: Monsters -- Fiction

شناسه افزوده: فورتنی، لیلیانا تصویرگر

شناسه افزوده: Fortuny, Liliانا

شناسه افزوده: متین، سعید، ۱۳۶۵ - مترجم

رده بندی دیویی: ۱۵۸۰/۸۸۳

شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۵۹۱۳۳



آگوس و هیولا ۶ از این کتاب به آن کتاب

نویسنده: ژانومه کوپونس

تصویرگر: لیلیانا فورتنی

مترجم: سعید متین

ویراستار: آنسیه حیدری

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: فائزه فقفوری

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

چاپ دوم: ۱۳۹۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۴۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۶۵-۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۷۸-۶



هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف،
پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

هرگونه استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد و معرفی و در

قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

ایز شما و ایز داستان ما
هیولاها

قهرمان‌های داستان



آگوس پیانولا
و
آقای پتی‌پن، هیولای کتاب‌ها

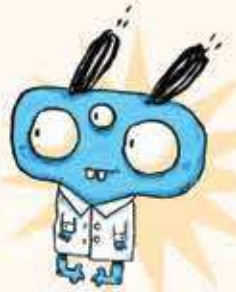
و بدچنس‌های داستان



جیرینگ
هیولای زباله



خانم قلمبو
هیولای قلم‌مو



خانم دکتر دامپی
هیولای حیوانات



چوله
هیولای چاله‌ها



اختاسل
هیولای موسیقی



گیسی پیلی
هیولای موها



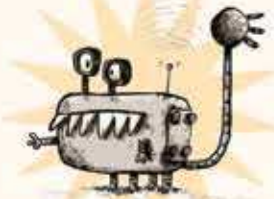
نپ
دستیار (نه‌چندان بدچنس)
دکتر پروت



سراشیز مالوله
هیولای آشپزی



هیچوپپو
هیولای هیچی



امو
هیولای فلزات



دکتر پروت
مرد خپیش

1

حادثه‌ی کوچکی در پارک



یوهاهاها!

نشستن توی پارک دلپذیر بود: هوای پاک، گل، درخت، پرندۀ ... مدتی با صدای بلند، کتاب داستان فریدیناندو را خواندم. درباره‌ی گاوی بود که نمی‌خواست توی میدان گاوبازی مبارزه کند؛ چون ترجیح می‌داد از عطر گل‌ها لذت ببرد! هیولاهای خیلی از کتاب خوششان آمد. من هم همین‌طور.

وای که چقدر این کتاب مونور لیف و تصویرهای روبرت لوسن را دوست دارم!

... می‌دانید فریدیناندو هنوز همان‌جا زیر درخت بلوط همیشه‌سبزش نشسته و دارد گل‌ها را بو می‌کند؟

همین که دو تا دیکتاتور مثل هیتلر و فرانکو این کتاب را ممنوع کردند، خودش گویای همه‌چیز است. آدم‌های خودکامه خوششان می‌آید کتاب‌های خوب را ممنوع کنند!



آره، طفلکی. کل روز دارد عروسک بازی می‌کند!

پسر آقای پینولا را نگاه! هر روز حالش خراب‌تر می‌شود!

با این سنش! آخی! بیچاره!

فقط دو روز مانده بود تا مدرسه‌ها دوباره باز شود، ولی چون هنوز هوا خوب بود، من و هیولاهای تصمیم گرفتیم صبح را توی پارک سر کنیم. برای اینکه جلب توجه نکنیم، رفتیم پشت بوته‌ها قایم شدیم و قرار شد اگر کسی رد شد، وانمود کنیم دارم با عروسک‌هایم بازی می‌کنم.

برخلاف نظریه‌هایی که می‌گویند اگر زنبورها را اذیت نکنید، نیش نمی‌زنند و می‌روند، آن جانور جَلَب جنس آقای پتی‌پن را نیش زد. این کم بود، مجبور شدیم قهقهه‌های احمقانه‌ی دکتر بروت و بلاهت نپ را هم تحمل کنیم.

اوضاع به همین ترتیب پیش می‌رفت که یک‌دفعه دچار حادثه‌ی نامنتظره‌ای شدیم و همه‌چیز از آن چیزی که در لحظه‌ی اول پیش‌بینی می‌کردیم، خیلی پیچیده‌تر شد.



اوضاع کمی پُرتنش شد، ولی آقای پتی پَن درس شعور و عقلانیت بهمان داد.

بیایید برویم خانه. تا فردا خدا بزرگ است. حالا نمی‌خواهد به خاطر نیش یک زنبور زِپرتی عزا بگیریم...

تازه، نباید بگذاریم ابله‌هایی مثل بروت اعصابمان را به هم بریزند!

توی راه برگشت به خانه، شعور و عقلانیتی که آقای پتی پَن از خودش نشان داده بود، کلاً به باد رفت. یک دفعه خیلی عصبانی شد و شروع کرد چیزهای خیلی عجیبی گفتن. البته ما خیال کردیم همه‌اش اثر درد نیش زنبور است.

اگر نمی‌آمدیم پارک، زنبور نیشم نزده بود. نمی‌فهمم. آمدیم پارک چه غلطی بکنیم!؟

پارک‌ها حال آدم را به هم می‌زنند! پر از حشره‌های نفرت‌انگیزند!

اوه! اوه! اوه!

آقای پتی پَن بدجور اوقاتش تلخ است ها!

هیچ‌و‌چیز که یک بوهایی برده بود، ازم خواست بروم کتابخانه‌ی شهرداری و کتاب تأملات مارکوس آئورلیوس، یکی از امپراتوران روم را بگیرم؛ چون کتابی بود که آقای پتی‌پن دوست داشت هر چند وقت یک بار بخواندش. همین کار را کردم و برگشتم به اتاقم و یک بخش از کتاب را خواندم. واکنش آقای پتی‌پن باورنکردنی بود.

و چون چیزی را دشوار یافتی، به این میندیش که ناشدنی است. به این بیندیش که اگر به‌لحاظ انسانی ممکن باشد، تو نیز آن را به دست توانی آورد!

نمی‌خواهی ساکت بشوی بچه؟ یک هیولای مادرمرده اگر بخواند کمی استراحت کند، کی را باید ببیند؟ پخمه!

شما بپوها به چی نگاه می‌کنید؟

همچین واکنشی آن‌هم در برابر مارکوس آئورلیوس که این‌همه توصیه‌های خوب توی کتابش به آدم می‌کند، عجیب است... غلط نکنم اتفاق بدی افتاده!

تا رسیدیم اتاقم، آقای پتی‌پن ولو شد روی تخت و گرفت خوابید. عجیب بود؛ چون همیشه آخرین نفری بود که می‌خوابید. ولی از آن عجیب‌تر این بود که باینکه نیمه‌خواب بود، غر می‌زد و لیچار بارمان می‌کرد.

لطفاً زیپ دهننتان را بکشید، بوزینه‌های حال‌به‌هم‌زن! نمی‌توانید پنج دقیقه‌ی کوفتی دهننتان را ببندید؟!

عجب آدم‌های ضایعی! چه اتاق ضایعی! می‌خواهم بکپم!

اوه! خیلی حالش خراب است!



حسابی ترسیدم از اینکه آقای پتی پن، که هیچ وقت به هیچ کتاب خوبی نه نمی گفت، نمی خواست هیچ کدام از کتاب های دلخواهش را بخوانیم. ولی چیزی که باعث شد تکه های جورچین را تقریباً کنار هم بگذاریم، واکنش هیولاها بود.

اگر زنبوری که نیشش زد، واقعاً زنبور نبوده باشد، چی؟

بروت را دیدم که یک چیزی شبیه کنترل از راه دور دستش بود. پس شاید...

منظورتان این نیست که...

نه. نه. اصلاً نمی خواهم فکرش را هم بکنم که بروت... ممکن نیست!

می شود بگویید درباره ی چی حرف می زنید؟

می شود یک نفر به من هم بگوید قضیه چیست؟

تا شما آگوس را روشن کنید که اوضاع از چه قرار است، من و چوله می رویم پارک، دنبال لاشه ی زنبور.

آره. باید محض احتیاط یک چیزی را بررسی کنیم...

جیرینگ و چوله آن قدر زود برگشتند که کسی وقت نکرد چیزی برایم توضیح بدهد. لاشه‌ی زنبور را، یا هر موجودی که بود، آوردند و چیزی که گفتند، تن همه‌مان را به لرزه درآورد، حتی منی را که هیچ از حرف‌هایشان سر در نمی‌آوردم.

زنبور پَنتر کس؟
می‌شود یکی به من بگوید اینجا
چه خبر است؟

همین الان باید برایم توضیح
بدهید!

دیگر راستی راستی
گاو مان زاییده!

آن‌هم چندقلو!

درست است! این زنبور نیست؛
این... یک ربات کوفتی است!
این... این...

زنبور پَنتر کس است!

اوووو!

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!



هوپا، ناشر کتاب های خوردنی



اینستاگرام هوپا

hoopa_publication



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>



سایت هوپا

www.hoopa.ir



باشگاه هوپایی ها

<http://t.me/hoopaclub>

